اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در كیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت عرض شد اشكالی وارد است و مبتنی است بر عدم تفاوت ماده و صورت در كیفیت اخذ جنس از هر دو.

 عرض شد كه ماده عبارت است از همان هیولا در وضعیت استعداد و همین طور صورت عبارت است از آن جنبه فعلیت و جنبه ظهور خارجی ماده در تشخص و در تعین جسمی‌و هر كدام از این دو دو جنبه دارند یكی كه همان جنبه جنسی و فصلی آنها را تشكیل می‌دهد و به همان جهت ایرادی در این جا وارد است اگر قرار باشد ما جنس را از ماده اخذ كنیم بنابراین چه اشكالی در این جا هست كه خود صورت كه در واقع در تحلیل عقلی به جنس و فصل نه در تحقق خارجی، در تحلیل عقلی به جنس و فصل تقسیم می‌شود این جنس از صورت اخذ نشود در تعّین خارجی و در تشخّص خارجی آن چه كه مشاهده می‌شود یك هیولا است كه یك حقیقت مبهمه است یعنی در ذات خودش ابهام دارد در عین اینكه تحصّل دارد.

 عرض شد بین ابهام و تحصّل فرق است ابهام ممكن است وجود داشته باشد ولی ظهور نداشته باشد این اشكال ندارد، یك امر مبهمی‌باشد كه آن امر مبهم حقیقتش به واسطه ابهام بودنش است منتهی ظهور و بروزش به واسطهصورت نوعیه‌ای است كه بر او حمل می‌شود و آن صورت نوعیه جنبه فعلی دارد.

 شكی نیست كه همه موادی كه در خارج هستند این مواد فی حد نفسه یك حقیقت سیالی است كه آن حقیقت سیال به واسطه صور نوعیه‌ای كه به خود می‌گیرد ظهور و بروز خارجی دارد اگر آن صورت و آن تحقق خارجی آن فصلیت نبود آن حقیقت سیال هم نمی‌توانست تشخص پیدا كند پس هر كدام از این دو مكمل یكدیگرند اگر شما آن ماده‌ای كه در یك شیء خارجی مشاهده می‌كنید وجود نداشه باشد در واقع آن صورت نوعیه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد چون ما صورت نوعیه در هوا كه نداریم این صورت های این صورت نوعیه باید تعلق بگیرد به یك امر خارجی و آن امر خارجی را متشخص و متعین و قابل اشاره كند. نفس حیوانیت یا نفس انسانیت جسمیت انسان حالا به روح انسان كار نداریم. همان جسمیت انسان، نفس او كه آن جنبه لحمیت و عزمیت و بشریت و شعریت و اینها را نشان می‌دهد، نفس آن ماده جسمی، این بدون یك ماده كه آن ماده وجود حقیقی این تعین خارجی است، نمی‌تواند امكان داشته باشد. ما لحم بدون وزن نداریم، لحم بدون لون نداریم، لحم بدون اعراض مثل امتداد در ابعاد ثلاثه نداریم آن چه كه داریم لحم با این خصوصیات است.

 پس بنابراین یك لحمی‌در عین اینكه عنوان لحمیت بر او صدق بكند ولكن آن صورت لحمیت كه ما به شی هو هو است و قابل اشاره است، او را نداشه باشد یك همچنین چیزی این مستحیل است و همین طور از آن طرف صورتی وجود داشته باشد صورت لحمیت ولی در واقع آن ماده‌ای كه این صورت روی او بنشیند و به واسطه رؤیت، شما لحم را از سایر اشیاء بتوانید تمیز بدهید، این هم معنا ندارد. به واسطه این كه آن صورت لحمیت منظور نه اینكه صورت لحمیت، همان اعراض تسعه مثل كم و كیف و لو ن وامثال ذلك این ها عَرَض هستند كه به واسطه این صورت لحمیت عارض می‌شوند بحث در آن جا نیست مشخص است كه در عرض باید این مسبوق به موضوع باشد و این عرض روی موضوع حمل بشود. اول صحبت در خود صورت لحمیت است ببینید ما سه مرتبه در این جا به وجود آوردیم و تقسیم كردیم در هر سه مرتبه كه جسم خارجی بی نیاز از هر كدام از این مراحل نیست ولكن باید ببینیم كدام یك از این دو سبقت دارد و كدام یك از این دو متأخر است! بحث در سبقت و تأخر و علیت و معلولیت است نه بحث در خود نیاز آن شیء خارجی در تحقق خارجی به اینها، صحبت در آن نیست.

 شما وقتی كه با دست كلید را می‌چرخانید و در را باز می‌كنید یا این دستگیره در را حركت می‌دهید در عالم خارج دو حركت انجام شده، یكی حركت دست و یكی هم حركت این دستگیره و این هر دو با هم انجام شده و هر كدام از این دو منفك از دیگری نیست یعنی اگر شما فرض كنید كه دست را به دستگیره بگیرید الان من حیث المجموع یك امر واحد در خارج انجام می‌شود كه عبارت از یك مجموعی است كه آن مجموعه یك فعل را انجام می‌دهد. در تحلیل عقلی به دو حركت در اینجا تقسیم می‌شود یكی حركت ید و یكی هم حركت دستگیره ولی كدام یك از این دو تقدم دارد در تقدم رتبی نه در تقدم زمانی؟ مشخص است كه دست علت برای آن حركت دستگیره است اگر دست نباشد دستگیره هم حركتی ندارد بحث در تقدم و تأخر زمانی نیست اگر در تقدم عقلی است.

 صحبت در این است كه این جسمی‌كه الان در خارج هست دارای سه مرتبه وجودی است و هر كدام از اینها اگر نباشد خود آن جسم نخواهد بود و شكی در این نیست. مرتبه اول مرتبه ماهیت است، مرتبه ماده بودن این جسم است كه این جسم یك ماده خارجی است در قبال ماده عقلی، شما ماده عقلی هم دارید این تصورات ذهنی كه می‌شود اینها دارای ماده وصورت است اگر ماده و صورت نباشد دیگر تصور خارجی در اینجا معنا ندارد ماده بودنش عبارت است از همان حقیقت وجودیه كیفیه نفسیه، كه آن حقیقت كیفیه نفسیه یعنی نفس الوجود ذهنی در عالم تجرد، آن نفس الوجود دارای یك حقیقتی است كه آن حقیقت، حقیقت مجرده است و شما نمی‌توانید آن حقیقت مجرده را جدا و منفك از صورت خودش بكنید آن حقیقت مجرده در خود ذهن به صور مختلفی در میآید گاهی اوقات به صورت انسان در می‌آید و شما در ذهنتان تصور یك انسان می‌كنید گاهی اوقات همان به صورت حیوان در می‌آیید و تصور حیوان می‌كنید و هلم جرا.

 پس بنابراین گرچه مفاهیم در اینجا مختلف هستند ولی خود مفاهیم از نقطهنظر تحلیل عقلی در صور عقلیه مركب هستند، منتهی تركیبشان تركیب خارجی و مخلوط نیست كه شما بردارید قاطی بكنید! وجود آنها وجود مجرد و وجود تجردی است نه اینكه در خارج فرض كنید كه شما شكرها و هر كدام از اینها دارای یك صورت نوعیه هستند و تحقق خارجی دارند را شما با انضمام یكدیگر و تركیب و منتاژی كه می‌كنید یك حقیقت خارجی و به اصطلاح یك شیءخارجی در اینجا درست بكنید! این در اینجا به آن كیفیت نیست.

 پس در خود صورت خارجی مسئله هم این است همین كه شما می‌آیید و در ذهن خودتان فشار می‌آورید و می‌خواهید یك شیء واقعیت را ترسیم كنید آن مهندسی كه می‌آید و می‌خواهد یك دستگاهی را بسازد كه این توقع از آن دستگاه برآورده بشود، آن مهندس در عقل خودش و در نفس خودش چه كاری انجام می‌دهد چه نیرویی اعمال می‌كند تا اینكه آن صورتی را كه منطبق با خواستهای او است و منطبق با نیات و اهداف و اغراض او است، آن صورت را ایجاد می‌كند. اگر آن صورت خارجی بسیط بود یكدفعه باید به محض اراده، آن صورت خارجی منطبع بشود چون بسیط است، بسیط كه دیگر نیاز به تركیب ندارد، بسیط كه نیاز به اعمال رویه ندارد، بسیط كه دیگر نیاز به اعمال قوه نفسیه و اینها ندارد صرف یك صورت بسیط، به محض اراده نفس آن صورت در او تجلی پیدا می‌كند و در نفس او حضور پیدا می‌كند.

 پس بنابراین مسئله این طور نیست كه شخصی كه می‌خواهد بیاید آن نقشه را و آن دستگاه را در ذهن خود ترسیم كند بلكه در طول زمان به ذهن خود فشار وارد می‌كند می‌رود در اتاق در را می‌بندد خلوت باشد شروع می‌كند فكر كردن آن اهداف را در نظر می‌گیرد حالات و ادواتی كه می‌تواند آن اهداف را تأمین كند یكی یك جمع می‌كند دو ساعت فكر می‌كند تازه می‌آید بیرون می‌گوید نصف راه را رفتم هنوز نرسیدیم چند روز طول می‌كشد یا چند ماه طول می‌كشد تا اینكه بتواند آن دستگاهی كه مورد نظر او است آن دستگاه را دقیق تنظیم كند و بعد هم روی كاغذ پیاده كند.

 در اینحال این صورت خارجی پیدا می‌كند تا حالا در نفس بوده و این إعمال رویه‌ای كه فرد می‌كند این إعمال رویه او در دو جنبه تحقق پیدا می‌كند یكی در جنبه جنیست عقلیه، دوم در جنبهصورتیت عقلیه در جنبه جنسیت عقلیه می‌آید از خود آن اشیائی كه در ذهن دارد به عنوان مرتكزات عقلی از آنها می‌آید استفاده می‌كند در ذهن یك مهندس از نظر ارتكازات عقلی آهن و فولاد و مس و پلاستیك و اشیاء مختلف قرار دارد اینها همه حقایق جنسیه‌ای هستند كه این حقایق جنسیه خودشان یك صورت نوعیه دارند و در تركیب این حقایق جنسیه شما می‌بینید كه یك صورت نوعیه خاص تشكیل می‌شود به طوری كه درخارج هم همین است.

 شما برمی‌دارید چند ماده را فرض كنید مس و سدیم و پتاسیم و امثال را تركیب می‌كنید و تبدیل به یك قرص می‌كنید می‌گویید شما كه كم خونی داری از این قرص بخورد اسم این قرص را فرض كنید می‌گذارید مولتی ویتامین چرا؟ چون در آن این مواردی كه مورد نظر است همه اینها قرار دارد طبعاً این جنس و فصل دارد جنس این ها عبارت است از مواد مختلفی است كه تك تك این مواد هر كدام برای خودشان یك صورت نوعیه دارند و به واسطه آن صورت نوعیه است كه آنها خودشان برای خودشان تحقق خارجی دارند اگر نباشند شما از كجا می‌توانید این اشیاء مختلف را با همدیگر تركیب كنید؟ در صورت ذهنیه هم همین طور است الان فرض كنید كه یك مخترع آزمایشگاهی می‌آید و بر اساس آن اهداف خودش یك دارو را اختراع می‌كند و تركیب می‌كند به واسطه این است كه اجناس این صورت نوعیه در ذهن او منتقش است چون این اجناس در ذهنش منتقش است آنها را در می‌آورد یكی را كم می‌كند یكی را زیاد می‌كند دوز یكی را كم می‌كند آن را از آن طرف زیاد می‌كند تا بعد به صورت كپسولی كه بتواند با آثار و اهداف معینی در بیماری مشخص بتواند مورد استفاده قرار بگیرد این عبارت است از حقایق جنسیه ای كه این حقایق جنسیه در ذهن وجود دارد و ذهن می‌آید این حقایق جنسیه را به كار می‌گیرد و از این ها در تركیب و در امتزاج آن صورت نوعیه استفاده می‌كند، تا یك مهندس در ذهنش آهن وجود نداشته باشد چطور می‌تواند این دستگاه را درست كند تا در ذهن یك مهندس آن ابزار و آن وسایل كلیه به اصطلاح جنس وجود نداشته كجا می‌تواند آن اشیاء را با هم تركیب كند و به آن هدف و غایت خودش برسد پس بنابراین همان طوری كه در خارج ما جنس و فصل خارجی داریم در آنها هم داریم خوب این مرتبه اول، پس در مرتبه اول آن ماده باید وجود داشته باشد آن ماده و هیولای سیآلی كه آن اصل و ریشه آن تعین و تشخص خارجی را تشكیل می‌دهد این پله اولی است كه باید باشد اگر این نباشد اصلا صورت نوعیه دیگر معنا ندارد كه صورت نوعیه وجود داشته باشد! چون تا آن ماده «نباشد» آن معنای نباشد منظور بنده از نبود تحقق خارجی قابل مشاهده نیست آن تحقق خارجی قابل مشاهده، منوط به این است كه سایر مراتب را هم طی كند و اگر بدون آن سایر مراتب كه فرض كنید كه آن صورت نوعیه باشد یا آن اعراضی كه عارض بر این جسم می‌شود اگر آنجا نباشد خب شما باید بدون اینها آن را ببینید باید بدون اینها قابل مشاهده باشد شما باید در دستتان بگیرید هر چه را كه شما در دستتان قرار می‌دهید بالاخره یك صورت نوعیه برای او مترتب است. منظور وجود و تحقق خارجی بدون قابل لمس است تحقق خارجی در عالم خارج نه در عالم اعتبار در عالم اعتبار یعنی عالم كشك، اعتبار است دیگر كشك است، نه، در عالم خارج. من الان اعتبار می‌كنم فرض كنید كه این جا بالای مجلس است یك وقتی اعتبار می‌كنم كه آن جا بالای مجلس است آن دیگر اعتبارش دست من است می‌گویم بفرمایید آقا بالای مجلس می‌گوید آقا بالای مجلس كه این است می‌گویم تو نمی‌بینی من بالای مجلس را آن جا می‌بینم خب حالا فردا رأی عوض می‌شود می‌گویم نه بهتر است كه این جا را بالای مجلس قرار بدهیم اختیارش با خودم است دلم می‌خواست هر روزی یك چیزی بگویم این می‌شود اعتبار! اعتبار دست خود متكلم است و حرفش را بخواهد عوض می‌كند بخاطر همان كیفیت تصوراتی است كه دارد خوب بلاخره دلش می‌خواهد یك چیزی می‌گوید امروز این فردا این، این می‌شود مسئله اعتبار.

 آن چه كه مطلب مطلب واقع است یعنی در مطلب واقع یعنی از عالم اعتبار بیرون، بیرون از عالم اعتبار آن چه كه در خارج تحقق دارد، حالا آنی كه در خارج تحقق دارد جدای از یكدیگر می‌شود یا نمی‌شود؟ آن كپسولی كه الان شما در دست می‌گیرید به عنوان مولتی ویتامین می‌خواهید بخورید اگر بخواهید این كپسول تأثیر بگذارد همین طوری باید بخورید والا اگر ببرید آزمایشگاه تجزیه بكنید فرض كنید كه به سی یا چهل نوع ماده یا پنجاه نوع یا بیشتر الان تقسیم می‌كنید ولی این فایده‌ای ندارد فرض كنیم كه شما B1 از این را بگیرید بدون سایر مواد دیگراسید فولیك اینها را میخواهد بخورید تأثیر نمی‌كند هضم نمی‌شود این كه الان كه B1 و ویتامین ‌A و اینها فرض كنید كه بخورید همراه این است كه با سایر مواد تركیب می‌شود جدا اگر بخواهید دیگر اثر ندارد. این دارو باید تركیب بشود باید توأم باشد تا اینكه بتواند اثر خودش را بگذارد و عوارض ایجاد نكند.

 پس بنابراین منظور ما از وجود خارجی یعنی نه وجود قابل اشاره بلكه وجودی كه از عالم اعتبار بیرون است! و این مسئله مسئله بسیار دقیقی است كه آنهائی كه در بعضی از تقریرات اشكال وارد كردند متوجه این مسئله نبودند. وجود خارجی نه آن كه شما دستتان بگیرید زیرا همین كه دستتان می‌گیرد یعنی صورت نوعیه دارد همین كه این دستگاهی كه الان در اینجا هست من در دست بگیرم به معنای این است كه پذیرفته‌ام كه هم ماده و فصل كه صورت دارد و هم عرض و خصوصیت را دارد به نفس نگاه كردن و به نفس دست گرفتن همه این مطالب را پذیرفتم و قبول كردم چه بخواهم و چه نخواهم! صحبت در همان تحقق خارجی اواست كه از عالم اعتبار و مجاز بیرون است آن تحقق خارجی باید وجود داشته باشد اگر وجود نداشته باشد صورت نوعیه كه نمی‌تواند ماده شیء را بسازد اگر می‌ساخت دیگر نیاز به ماده و جنس نداشتیم می‌گفتیم فقط آن چه كه در خارج است صورت است و بس.

 پس بنابراین كه می‌گویند حقیقت شی بصورته لا بمادته نه این كه بی نیاز از ماده است و فقط صورتیت محض است! آن صورتیت محض بودن این مربوط می‌شود به مجردّات در آن جا این صورت محض بودن در این جا قرار دارد

 مسئله معادی كه مرحوم صدرالمتألهین مطرح كرده و در آن جا قائل به آن حقیقی الانسان كه در قیامت ظهور پیدا می‌كند در آن جا می‌فرمایند بصوری الشیء هست نه به ماده كه در دنیا بود چون ماده در این جا اثری در هویت الشیء ندارد این مسئله مربوط می‌شود به این كه ما برای نفس و روح در عالم قیامت قائل به قالب بشویم چه قالب مادی و چه قالب مثالی، ولی آن روح و حقیقت صورت و نفسیت انسان كه در قالب نمی‌گنجد و اعلای از خود قالب و تقید به بدن، چه بدن مادی و بدن مثالی هست و حقیقت او را تجرد محض تشكیل می‌دهد این ماورای بحث مسئله وجود بدن مثالی و جود بدن مادی یا وجود برزخ و بینهما در عالم خارج و در عالم قیامت است آن چه را كه مرحوم صدرالمتألهین در بحث معاد مطرح می‌كنند به آن مقتضای كیفیت تحقق اشیاء در عالم ثواب و جزا در آن جا اشاره دارد كه اگر بخواهد نفس به یك قالب و به یك بدنی در بیاید در آن جا چه بدنی باید به دست بیاورد؟ آیا همین بدنی كه در دنیا است و الان دارد صحبت می‌كند همین بدن را نیاز دارد؟ نه نیازی به این بدن ندارد زیرا شما همین فرد را شما در خواب با او بحث می‌كنید صحبت می‌كنید پدرتان كه از دنیا رفته در خواب می‌بینید و واقعا او را می‌بیند و صبح كه بلند می‌شوید می‌گویید پدرم را در خواب دیدم بابا پدرتان كه جنازه‌اش سی سال پیش خاك شده الان بروید نگاه بكنید الان در قبر هم اثری از او نیست وقتی می‌گویید كه من پدرم را در خواب می‌بینم خب چرا به شما ایراد" نه آقا! پدری كه در خواب دیده‌ایی چیزی نبوده" نمی‌گیرند؟ پدر همانی بود كه جنازه‌اش را خودمان تشییع كردیم و لااله‌الااللَه گفتیم و در قبر گذاشتیم و رویش را هم پوشاندیم و الان هم خاك شده الان هم دیگر اثرش نیست رفتیم و نگاه كردیم كه دیدیم كه خاك شده الان هم یك جنازه دیگر در همان قبر هم گذاشتند در حالی كه شما چهل سال از فوت پدرتان می‌گذرد در خواب می‌بینید انگار دیروز فوت كرده! اصلا ما با او احساس غربت نمی‌كنیم آنچه این چنین در وجدانتان نه در تخیلتان، احساس حقیقت بودن با او را می‌كنید كه گویی اصلا فوت نكرده و از دنیا نرفته؟! خیلی جوان و شاداب و بشّاش می‌آید و با شما صحبت می‌كند و مطالب می‌گوید و واقعا وجودش را در نفس خودتان احساس می‌كنید تخیل نیست واقعیت است درد مرحوم صدالمتألهین و امثال ذلك به این است كه بابا به روز قیامت نگذارید كه بروید ببینید چه خبر است شما خواهید رفت و دید در همین دنیا كه شما هستید این آن چه را كه در خواب می‌بیند، حتی افراد زنده، بابا آن در خانه‌اش گرفته نشسته و خوابیده شما در آن جا در خواب دارید می‌بینید چه چیزی را در خواب می‌بینید فردا می‌گویید كه آقا من شما را دیشب در خواب دیدم و گفتید كه چرا سراغ من نمی‌آیی تو چه رفیقی هستی كه نمی‌آیی از ما احوالپرسی كنید؟! گفت اتفاقا چند روزی است كه می‌خواستم به تو تلفن كنم بگویم كه این چه رسم رفاقت است كه خلاصه خبر از ما نمی‌گیری ببینید یك واقعیت خارجی كه وجود دارد آن واقعیت را شما در خواب مشاهده می‌كنید بدون بدن! حالا شما چرا روز قیامت بروید مشاهده كنید همین الان خب همین جا گرفته خوابیده شما هم در منزل خودتان استراحت می‌كنی و با او صحبت می‌كنید و مطالبی كه هم می‌گویید كه فرض كنید كه مشاهده می‌كنید همه درست بوده بله این می‌خواسته به شما این را بگوید با شما این را مطرح بكند و شما قبل از این كه او را ببینید و اطلاع هم داشته باشید با او برخورد كردید! دیگر نمی‌تواند طرف بگوید بیخود كردی كشك است همه تصورات خودت است نمی‌تواند بگوید! آن هم می‌گوید بله درست است نمی‌شود كه واقعیت را دیگر انكار كرد این را كه دیگر نمی‌شود انكار كرد درست شد.

 صحبت در این است مرحوم صدرالتمتألهین كه می‌فرماید كه حقیقی شی بصورته لا بمادته یعنی در همین دنیا كاری به قیامت نداریم شما در دنیا آیا در خواب رفیقیتان را می‌بینید یا نمی‌بینید، آن رفیقتان را به چه قالبی می‌بینید فقط صورت او را می‌بینید یا او را در یك شكل و قالب می‌بینید؟ صورت زید كه همان حقیقت روحیه اوست كه او شكل ندارد او رنگ ندارد در این جا كه اشاره به مسئلهادبی هم بكنم شما در قرآن وقتی كه مشاهده می‌كنید می‌بینید كه دارد آیاتی كه مربوط به نفس و روح است و این آیات همه با ضمیر مؤنث بیان شده یعنی كه یا ایتها النفس المطمئنه یا ایها النفس المطمئن نمی‌گوید، می‌گوید (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ\* ارْجِعِي إِلي رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً) نفس در اینجا خطاب در اینجا مؤنث است و حالا آن جنبه تأنیث بماند كه برای چه است فردا بگویید ببینیدكه این جنبه تأنیث یكی شده یا در این جا به اصطلاح چرا مؤنث شده خوب نفس دلیل ندارد كه به اصطلاح مؤنث باشد ما حالا با این كاری نداریم یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه و یا[[1]](#footnote-1) ببینید این هم دوباره در این جا تأنیث است به طور كلی مسئله و مطلبی كه در اینجا هست این است كه در ادب عرب، روح هم

حتی در او تأنیث شده مثلا روح فرض كنید كه او هم مثل نفس آن جنبه تأنیث به خود می‌گیرد حالا صحبت در اینجا هست كه آیا روح در چه مرتبه‌ای جنبه تأنیث و اینها را به خود می‌گیرد؟! آن چه كه در ادبیات است این است كه از اجزاء انسان آن چه كه دارای زوج است تعبیر به تأنیث می‌شود یعنی فرض كنید كه ید در ید اللَه مغلولی ید در این جا مؤنث بشود عرض كنم حضورتان كه راجع به عین خوب عین آن هم فرض كنید كه تأنیث دارد ولی راجع به انف ما نداریم راجع به لسان ما نداریم لسان آن به اصطلاح مذكر است راجع به رأس آن هم مذكر است قلب مذكر است اینها همه به اصطلاح مذكر هستند كبد مثل فرض كنید كه انف مثل زبا ن و رأس و اینها حالا نفس ما كه دو تا نفس كه نداریم! پس چرا نفس در اینجا مؤنث است؟ یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه! جهتش این است كه نفس از نقطه نظر حقیقت جوهریه خودش تك است جفت نیست امّا روح وقتی كه تعلق به بدن پیدا می‌كند آن وقت در عالم. دنیا و در عالم ظهور خارجی زوج برمی‌دارد! زن و مرد با همدیگر یعنی زن و مرد می‌شوند دو وجود خارجی از یك حقیقت مثل اینكه الان دو تا ید می‌شود دو وجود خارجی از حقیقت یدویت رجل می‌شود دو وجود خارجی از یك حقیقت رجلیت و همین طور عین و با صره لذا در تحقق خارجی الان شما دارید می‌بینید هر دو عین هم هستند وقتی كه نفس تعلق به بدن بگیرد شما آن گاه در خارج دو انسان می‌بینید مانند هم، طبق آن قانون ادبی بایستی كه در اینجا به آن نفسی كه به هر دوی اینها تعلق گرفته است و دو شق شده یك شقش انوثیت را به وجود آورده و یك شق آن رجولیت را به وجود آورده طبق آن هم بنابراین بایستی تأنیث گفته بشود بنابراین می‌بینید در ادب و همین طور در قرآن به تأنیث آمده و نفس و ما سوّیها درست شد خوب مسئله تا اینجا درست.

 ولیكن شما وقتی كه از این جا بالاتر می‌روید و آن جنبه تعلق روح به بدن و به دنیا و ماده را از دست می‌دهید به مرتبه بالاتر كه آن جنبه ربطیه قل الروح من امر ربی در آن جا می‌خواهید صحبت بكنید یسئلونك عن الروح یا اینكه فاذا نفخت فیه من روحی و فقعوا له الساجدین آیا در آن جا هم كه در خطاب به ملائكه خداوند می‌فرماید كه فاذا نفخت فیه من روحی وقتی كه روح من به او تعلق گرفت آن گاه فقعوا له ساجدین به سجده بیافتید آیا در آن جا هم تأنیث و تذكیر هست؟! دیگر در آن جا تأنیث معنا ندارد چون در آنجا انتساب این حقیقت به ذات پروردگار است! فاذا نفخت فیه من روحی، نفخت من روحی! خوب روح پروردگار تأنیث دارد یا روح پروردگار تذكیر؟! در آنجا هیچ كدام نیست نه تذكیر است و نه تأنیث در آنجا جنبه ذكوریت و در جنبه انوثیت به طور كل معنا ندارد منتهی از باب غلبه اشرف، اشرف من الطرفین آنجا به پروردگار خطاب مذكر داده می‌شود انه بعباده نمی‌گوید انها بعبادها خبیر بصیر، نه، انه یعنی آن هو كه به ذات پروردگار در مقام تجلی اسماء و صفات است او به عباده خبیر بصیر پس ضمیر «هو» به پروردگار نه به لحاظ مذكر چون مذكر ضد مقابل است از جمله مقابل است طرف مقابل دارد ذات پروردگار كه طرف ندارد طرف مقابل ندارد و در مذكر و مؤنث بودن برای مشخص شدن مقابل در آن جا مذكر و مؤنث می‌آوردند اگر یك شیئ مذكر نباشد و اگر شیئ تك باشد كه در آن جا دیگر مذكر و مؤنث بودن معنا ندارد.

 پس بنابراین این اسناد هو به ذات پروردگار به خاطر همین جنبه اشرف بودن مذكر و مؤنث است نه به لحاظ این است كه در آنجا مذكر و مؤنث در ذات پروردگار دارد و واتخذ من الملائكته اناثا این مسئله در جنبه روحیت است درست شد پس بنابراین روح تا وقتی كه تعلق به ذات پروردگار دارد و در نزول از ذات به مراتب كثرت آن جنبه تضاد را به وجود نمی‌آورد آن روح اعلای از تذكیر و تأنیث است! وقتی كه در مراتب نزول از عوالم ربوبی به مرتبه مثال می‌رسد كه در مرتبه مثال جنبه مذكر و مؤنث بودن شكل می‌گیرد و همین طور در عالم خارجِ بعد از مثال، در آنجا آن روح تبدیل می‌شود به روح مذكر یا به روح مؤنث كه تعبیر به نفس در این جا از او به اصطلاح شده است حالا چه نفس مذكر چه نفس مؤنث

 تلمیذ:

 استاد: بله

 تلمیذ: آیا امر به سجده قبل از تعلق روح است؟

 استاد: نه امر به سجده، بعدش است ولی الان دارد خبر می‌دهد فاذا نفخت نمی‌گوید نفخت می‌گوید انی جاعل فی الارض خلیفه نه اینكه الان من می‌خواهم خلیفه درست كنم شما كه هنوز ندیدید در علم عنائی من این خلق شده منتهی شمای ملائكه علم به عنائی من ندارید الان آن علم عنائی ظهور خارجی پیدا نكرده وقتی ظهور خارجی پیدا نكرده این اخبار پروردگار به چه حقیقتی است؟! به حقیقتی است كه هنوز ظهور خارجی برای ملائكه پیدا نكرده، اگر این ظهور پیدا كرد و آن مرتبه لاتذكیر و لا تأنیث به آن مرتبه تعلق خارجی، آن مرتبه متحول شد آن وقت آن جنبه روحی به جنبه نفسی متبدل می‌شود خب آن جنبه مذكرو مؤنث به خود می‌گیرد ولی هنوز نگفته لذا مسئله سجده ملائكه فقط بر آدم تنها نبود بر حوا هم بود نه اینكه فقط بر آدم بخصوص و به این شكل و این قواره، به آن آدمیت آدم چون حوا را از آدم خلق كرد یعنی زنها از ما مردها خلق شدند این طور كه در روایات داریم نمی‌دانم

 تلمیذ: مرحوم علّامه مثل اینكه قبول نكردند مثل اینكه در جلد دوم

 استاد: بله البته خب حالا شاید مثلا فرض بكنید كه این برداشت عادی مورد نظر ایشان نبوده فرض بكنید اما اینكه دارد از آن یعنی از همان حقیقت آدمیت او آن مسئله ظهور پیدا كرده

 علی كل حال این نفس و روحی كه الان به روح تعلق می‌گیرد این همین كه می‌آید در ملكوت سفلی ـ كه از او تعبیر به مثال علیا می‌شود یا اعلا می‌شود و همین طور در مثال اسفل كه مربوط به عالم مشاهدات و مكاشفات و صور نوعیه است ـ وقتی كه به او تعلق می‌گیرد این طور می‌شود. در روح كه همان مسئله نفخت فیه من روحی هست در آن جا مذكر و مؤنث بودن راه ندارد! و لذا توجه باید داشته باشید اگر ما می‌خواهیم در ادب از روح تعبیر بیاوریم به روحی كه جنبه نفسی، دارد باید بگوییم روح مجرده اگر ما بخواهیم از روح به نحوی تعبیر بكنیم كه آن جنبه نفسی و تعلق به ماده مورد نظر نباشد باید بگوییم روح مجرد!

 پس این اشكالی كه بعضی از ادبا بر این كتاب گرفتند كه گفتند كه روح باید روح مجرده باشد این اشكال بر آن اساس است كه مقصود مؤلف از تعریف این كتاب بیان حالات فرد به عنوان فردی باشد كه روحش تعلق گرفته به دنیا! در حالتی كه بالاتر از این را مؤلف می‌خواهد بیان كند! و مرتبه ما فوق بشری در این جا مطرح است كه همان جنبه حقیقت مجرده محض است لذا باید روح، روح مجرد در این جا گفته بشود خب این یك مسئله و جنبه ادبی بود

 تلمیذ: این نفس كه اینجا آمده منظورش مطمّئنه است؟

 استاد: نه نفس در اینجا كه نفس مطمئنه است آن حقیقت تعلق روح به ماده را دارد می‌گوید می‌گوید ای روحی كه الان آمدی در این جا و زحمت كشیدی و تلاش كردی و در این بدن سالیان سال بودی و خدا را عبادت كردی و به مقام اطمینان رسیدی خطاب خطاب به نفس متعلق به ماده است حالا برگرد به آن جنبه لاصورتیت! آن جا باید برگردی ارجعی الی ربك یعنی حالا دوباره برگرد برو آن جایی كه آن جا لا اسمٌ‌و لا رسمٌ‌و لا صورتٌ بلكه حقیقتٌ محضه و معناً محض البته این برای بعضی از بندگان خدا است نه برای همه! آنهایی كه در آن وادی اعتبارات و تخیلات حالا نمی‌آیند تخیلات بد تخیلات خوب در آن وادی توقف كردند كه هدف آنها همین بودن در این دنیا و رسیدن به نعمات ظاهری و صوریه و غلمان و حوری و اینها است آنها مشمول این خطاب نیستند آنها از مؤمنینی هستند كه فرض كنید كه اصحاب الیمین یعنی از متقین و اصحاب یمین و اینها كه در آن دنیا هم خداوند آنها را متنعم به همه این نعمتها می‌كند همین مسائل فرض كنید كه جنات من تحتها الانهار و امثال ذلك علی حسب مراتبهم.

 ولی در آن مرتبه‌ای كه لا عینٌ و لا اذنٌ سمعت در بعضی از اخبار و احادیث داریم كه در آنجا بالاتر از نعمتها هست یا در آیه قرآن اشاره دارد و لدینا مزید كه آن همان طوری كه فرمودند مرحوم علامه طباطبایی اشاره به مراتبی است كه در گفتار نمی‌گنجد! و لعنتی برای او وضع و جعل نشده در آن جا این مسئله نیست در آن جا این جنبه ذكوریت و انوثیت در آن جا راه ندارد

 تلمیذ: پس مقام اطمینان مقام تجرد محض نیست؟

 استاد: ببینید اطمینان خودش دارای مراتب است خود اطمینان دارای مراتب است و یك مسئله مقول به تشكیك است یك وقتی مثل مقام طهارت، مقام طهارت مثل همان خود تجرد یك حقیقت مقول به تشكیكی است كه برای كسی است كه فرض كنید كه مرتكب واجبات بشود و تارك محرمات بشود این یك نوع طهارت است كه در این جا همان عدالت ظاهری و اینها در اینجا اثبات می‌شود در یك شخصی كه فرض كنید كه مكروهات هم البته مكروهات به معنای مبغوضیت نه همین كراهت اصطلاحی، مبغوضیت از او سرنمی‌زند خوب آن هم یك مرتبه بعد به یك مرتبه ای كه در آن ذهن و خطور خاطرات ذهنی خودش هم آنها بر طبق ما فیه رضی اللَه آن یك مرتبه بعد در یك جا است فرض بكنید كه اعراض عن ما سوی اللَه است همین طور دارد می‌رود بالا تا كه مثلا مراتبی كه به حسنات الابرار سیئات المقربین فقط در آنجا به مسئله نفس الاعراض عن ما سوی اللَه همان نفس التوجه و التمایل الی ما سوی اللَه این برای آن گناه است خوب این مرتبه خیلی تفاوت می‌كند با آن كسی كه فقط از مورد نقطه محرمات و واجبات به مرتبه ظاهر این دست پیدا كرده و از این‌ها هیچ خبر ندارد اطمینانی كه برای این این اندازه است یعنی خدا در مقام اطمینان یا ایتها النفس المطمئنه اگر شخص شخص متقی باشد میگوید خوب به مرتبه اطمینان از همین مرتبه رسیدیم در همین مرتبه، اعمالش را انجام دادی گناه نكردی واجبات را انجام دادی به تكالیف عمل كردی دیگر از گرفتاریهای دنیا راحت شدی و برای تو اطمینان به نعمت الهی حاصل شد! خوب این یك اطمینان است یك اطمینان هم كه ولی خدا پیدا می‌كند در هنگام رفتن آن خطاب یا ایتها النفس آن هم یكی اطمینان است اطمینان مراتب مختلفی دارد!

 تلمیذ: تأنیث روح برای وقتی است كه می‌رود به عالم بالا

 استاد: نه فرق نمی‌كند پیغمبرش هم اگر باشد خدا بگوید یا ایتها النفس المطمئنه نفس پیغمبر تعلق به بدن دارد این نفس الان می‌خواهد قبض روح بشود نه آن روح آن كه قبض روح ندارد این نفس الان می‌خواهد متحول بشود و برگردد

 تلمیذ: آیا این جنبه چپ كه فرمودید از باب مزاح بود؟

 استاد: نه خب در روایات داریم تا حالا روایات را بایستی تأویل كرد و داریم

 تلمیذ: در روایتی كه سندش ضعیف است از امام صادق علیه‌السلام سؤال كردند نزد ما قومی هستند كه این سخن را می‌گویند. امام فرمودند همان خدایی كه آدم را خلق كرد برای او كاری ندارد كه حوا را هم جداگانه خلق كند و آیه سوره النساء كه دارد و خَلَقَ منها زوجها كه مرحوم علامه طباطبایی این بحث را دارد كه منظور شخصی است یا نوعی است

 استاد: خوب همین خَلَقَ منها به همان نفس برمیگردد از همان نفس آدمی‌كه خدا آدم را خلق كرد از همان هم زوجش خلق شده

 تلمیذ: خود مرحوم علامه اشاره كرده كه حوا از خود آدم و همان نفس خلق شده

 استاد: بله همان نفس

 تلمیذ: منتهی بعضی بحثی دارند كه این طور نیست

 استاد: این یك بحثی است كه خیلی چیز نیست به كیفیت نزول آن حقیقت از آن جنبه نفخت من روحی به چه قسم می‌شود كه یك حقیقت واحده با این كه وحدت دارد وحدت خارجی دارد ولی درنزول در عوالم یك دفعه شما می‌بینید دو قسم شد و هر دو قسم هم خصوصیت خاص خودش را پیدا كرداند اینها را توضیح داد یك گیری این وسط هست!

 تلمیذ: گیر كه دارد

 استاد: این یك دفعه چطور می‌شود این فرض كنید كه این جوری می‌شود این قیافه‌اش این جوری می‌شود نمی‌دانم یك چیزهایی زیادی، این دارد یك چیزهایی زیادی، این دارد خلاصه این وسط چه تغییر و تحولاتی

 در خواب دیدید گاهی وقتها این مسئله دیده شده درخواب دیدید كه مثلا دارید با كسی صحبت می‌كنید یك دفعه این تبدیل می‌شود به یكی دیگر همانی كه دارید با او حرف می‌زنید این خواب است تخیل نیست خواب است دیگر! یك دفعه این رفیقتان است دارید صحبت می‌كنید یكدفعه عوض می‌شود به یك رفیق دیگر به یك شخص دیگر این چی می‌شود قضیه؟! این نكته را اگر به آن رسیدید خیلی مشكلات و مسائل حل می‌شود! یكدفعه این یكی دیگر قدش كوچك شد یا یكی بود یكدفعه قدش فرض كنید كه قدش بزرگ شد یا زن مرد شد یا مرد زن شد اینها اصلا چیز عجیبی است خلاصه مطالبی است

 تلمیذ: چون اقتضای تجرد در او هست اینطور میشود

 استاد: یعنی هر جوری می‌خواهد بشود بشود؟!

 تلمیذ: یعنی این وسعت را دارد

 استاد: در قضیه امام حسن علیه‌السلام داریم امام حسن علیه‌السلام در جایی نشسته اتفاقا روایتش هم صحیح است در مناقب ابن شهر آشوب است كه در مدینه حضرت نشسته بودند داشتند صحبت می‌كردند كه مثلا چرا صلح كردی با این معاویه و این چیزها حضرت می‌فرمود اگر من بخواهم همه كار می‌توانم بكنم منتهی ما بر اساس مشیت خدا حركت می‌كنیم اگر من بخواهم مدینه را می‌برم شام و شام را می‌آورم مدینه، زن را مرد می‌كنم مرد را زن می‌كنم یكی آنجا بود یك چیزیش می‌شد گفت اگر راست می‌گویی بكن یكدفعه حضرت گفت برو چادر سرت كن این جا گرفتی جلوی مردها نشستی چشم باز كرد دید ا این چیز در آورد یك چیزهاییش را از دست داد و یك چیزهای دیگر خیلی پیدا كرد و خلاصه فرار كرد و رفت! حضرت فرمودند خوب ما كه حالا این را این جور كردیم آن مخدره در خانه را مرد كردیم بعد حضرت فرمودند اینها یك بچه هم پیدا می‌كنند و خلاصه و مدتها بود و بعد آمد توبه كرد حضرت هم آنها را برگرداندند سر جای اول خلاصه هر دو را امتحان كردند

 تلمیذ: بچه هم خنثی به دنیا آمد

 استاد: آن هم كه بله گفتم خنثی است حضرت فرموده بود. خب این چی بوده قضیه؟! حضرت این وسط چی كار كرد؟! خوب بالاخره هست دیگر بوده دیگر چی شد یعنی این آن صورت رجولیت او را به جسمیت او چسباند، نه، این سر جایش است و به اصطلاح هر كدام سر جایش است صورت نوعیه آن به اصطلاح رجولیت او را تبدیل به انوثیت كرد یا آن رجولیت را به حال خودش باقی گذاشت فقط در بدن و جسم تصرف كرد؟ نه واقعا آن طرف زن شد آن هم مرد شد نه اینكه آن مرد شد ولی احساسات زنانه داشت خیلی فرق می‌كند نه واقعا واقعا شد دیگر بابا یك مرد چی می‌خواهد یك زن چی می‌خواهد آن احساسات و عواطفش چگونه است آن احساسات و عواطفش چگونه است آن تعقلش ... همه را وقتی حضرت می‌كند همه را عوض می‌كند ناقص كه نمی‌كند هر كاری كه حضرت می‌كند درست می‌كند تا آخر یعنی همه را بر می‌دارد فابریك، انگار این از اول رفته خواستگاری آنهم خلاصه رفته.

 ولی آن خاطره در ذهن است! این خاطره‌ای كه من این بودم من این گونه بودم من این طوری بودم آن را با خودش در این مدت دارد چون بالاخره آن روح است دیگر آن خاطره مربوط به روح و جنبه تجرد علمی روح برمی‌گردد او را حضرت دست نمی‌زند كه اصلا به طور كلی خاطره را عوض كند و تبدیل به یك خلق دیگری بشود كه اصلا ارتباطی ندارد! آن را به حال خودش باقی می‌گذارد كه حواستان باشد در ظاهر نه عواطف عوض می‌شود احساسات عوض می‌شود افعال عوض می‌شود تصرفات عوض می‌شود همه چیز در ظاهر تغییر پیدا می‌كند ولی بعد چون آن خاطره است حضرت می‌بیند كه حالا اینها پشیمان شدند و دیگر متنبه شدند و اینها خب حضرت هم به اصطلاح برمی‌گرداند به اصطلاح تصرف می‌كند دوباره برمی‌گردد این چه قضیه اتفاق افتاد این چی شد در این جا این چه مسئله‌ای است؟!

 همین دیگر همینی كه در اینجا روح واحده از این عالم نزول پیدا می‌كند همینی كه نزول پیدا می‌كند همان كیفیت تشكلش در عوالم به صور مختلفه ـ چون خود همان عالم عوالم در آن عالم هو المصور و له الاسماءالحسنی آنها در آن اسماءالحسنی در بعضیها جنبه انفعالی قویتر است در بعضی جنبه فعلی و فاعلی قویتر است آن به حساب غلبه جنبه انفعالی به صورت تأنیث در می‌آید در جنبه فاعلی به صورت تذكیر در می‌آید ـ آن كار را امام علیه السلام انجام می‌دهد همین نزول را وقتی او انجام داد به واسطه تأثیر علیت در معلول، مثال او هم تغییر پیدا كرد مثال تغییر می‌كند در خارج عوض می‌شود خصوصیات عوض می‌شود او تبدیل به زن او تبد یل به مرد می‌شود دوباره مسئله برمی‌گردد به حالت اول خودش پس معلوم است خیلی كارها می‌كنند خبر نداریم می‌خواهند

 آقا می‌گوید كه ائمه هم مثل بقیه كاری انجام نمیدهند! مثل بقیه هستند! منتهی خوب اینها حواستشان جمع است فلان نكنند آن یكی كه می‌آید می‌گوید نه اینها هم گناه می‌كنند منتهی توبه می‌كنند! خب این كه مثل تو شدند در صحبتها سخنرانیها می‌گوید ائمه گناه هم می‌كنند توبه می‌كنند خوب خدا توبه را برای چه گذاشته فقط برای ما كه نیست!

 تلمیذ: راجع به روئیت هلال طریقت بوده و اعلام كردند

 استاد: خب این كه طریقیت نبوده چی بوده

 تلمیذ: اگر كسی دیده باشد چطور؟

 استاد: نه كسی ندیده

 تلمیذ: كسی ندیده ولی تحت افق بوده

 استاد: از تحت الشعاع خارج شده یا نه؟ اگر از تحت الشعاع خارج بشود همه می‌تواند ببینید به واسطه چشم خود

 تلمیذ: در افق بوده و ١٢ درجه با شمس فاصله داشته ولی قابل رؤیت نبوده

 استاد: نبوده، وقتی قابل رؤیت نبوده پس آن روز ثابت نیست خب این طریقیت ندارد دیگر

 تلمیذ: از نظر علمی

 استاد: از نظر علمی اتفاقا نبوده یعنی از نظر علمی گفتند تحت الشعاع بوده

 تلمیذ: با تلسكوپ نجومی كه بررسی شده گفتند اصلًا ایران در منطقه رؤیت قرار نداشته

 استاد: بله یعنی اصلا خود ایران در منطقه سیاه قرار گرفته بوده

 تلمیذ: مثلًا در افریقا قابل رؤیت بوده

 استاد: ...

 تلمیذ: مسؤل دفتر یكی از آقایان گفت كه ١٢ درجه با شمس فاصله داشته و ...

 استاد: آیا شما یا آنها با چشمشان ولو با تلسكوپ دیدند ماه را یا نه؟!

 تلمیذ: دیده نمی‌شود

 استاد: خب دیده نمی‌شود تمام

 تلمیذ: گفتند چون شمس غالب است دیده نمی‌شود

 استاد: بنده هم همین را عرض می‌كنم پس جنابعالی مؤید هستید از نظر علمی بوده ولی تحت الشعاع بوده و قابل رویت نیست طریقیتی كه بنده عرض می‌كنم این است كه هلال به مقداری از افق فاصله داشته باشد كه بتوان با چشم عادی لولا الغیوم و لولا الأغبره و الدخان لولا اینها، بشود او را دید حالا این رؤیت هلال در فوق تحت الشعاع خروج تحت الشعاع این رؤیت هلال اگر در جایی باشد كه فرض كنید كه اغبره باشد قابل رویت نباشد این را ما می‌گوییم اشكال ندارد اینی كه بگوییم موضوعیت دارد این است كه در وضع و در رفع این منوط به آن است اگر این موضوعیت داشته باشد معنایش این است كه هر جا و هر قریه‌ای تا باچشم خودشان نبیند اگر هزار نفر هم شهادت بدهند فایده ندارد تا با چشم خودشان نبینند این در این جا اثبات شهر جدید نمی‌شود این را بنده می‌گویم قبول نداریم ما آنی كه ما قبول داریم این است كه رؤیت هلال به نحوی باشد كه با چشم عادی لولا الاغبره و الغیوم قابل رؤیت باشد گرچه این شخص نبینید.

 تلمیذ: آن كه قائل به موضوعیت است اگ دو شاهد عادل بگوید قبول است

 استاد: بله

 تلمیذ: این موضووعیت با موضعیت كه مرحوم آقا می‌گویند یكی است

 استاد: نه آن موضوعیت نخیر آن موضوعیت در آن جا صحبت در این است كه خود نفس رؤیت باید تحقق خارجی پیدا بكند اگر فرض بكنید كه در یك قریه‌ای این خود این رویت تحقق خارجی پیدا نكرده ولكن شما علم دارید بر اینكه در بلاد دیگر دیده‌اند این فایده‌ای ندارد نفس رویت خارجی باید در اینجا تحقق پیدا كند موضوعیت محضه این را می‌گوید. مرحوم آقا در كتاب رویت هلال قائل به این مسئله هستند كه موضوعیت باید صوموا لرؤیته نه صوموا اذا تعلموا انه خرج عن تحت الشعاع صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته پس در اینجا این موضوعیت موضوعیت محضه است الا اینكه در این جا در یك جا موضوعیت داشته باشد منتهی شارع در اینجا این موضوعیت از باب علم تنزیلی این شهادت عدلین راهم به اصطلاح جانشین رویت خارجی و موضوعیت كرده او اتمام ثلاثین یوما یا اتمام ثلاثین یوما یا شهادت عدلین كه در اینجا از باب حجت تنزیلی است پس حجت بالذات عبارت است از موضوعیت محضه یعنی نفس رویت این مورد این مطلبی كه به نظر ما می‌رسد این مسئله است ولی این طور نیست در رویت هلال اصل مسئله بر اساس موضوعیت است نه موضوعیت محضه، موضوعیت به عنوان طریق برای اثبات برای شهر جدید یعنی رویت هلال به نحوی باشد وجود هلال و موقعیت هلال به نحوی باشد كه چشم عادی لولا الغیوم بتواند ببینید این را ما می‌گوییم یعنی اگر اغبره نباشد اگر غیوم نباشد این چشم عادی بتواند ببینید مرحوم آقا در اینجا می‌فرمایند كه نه خود رویت اثبات شهر جدید منوط به رویت است اگر اغبره باشد باید حكم به رویت نكنید باید همین استمرار شهر سابق را باید داشته باشید ما می‌گوییم نه اگر آمد برای ما ثابت شد به واسطه قول افراد

 تلمیذ: پس طریقت شما طریقیت محضه است

 استاد: نه نه نه طریقیت طریقیت محضه است ولی در چه صورت در صورتی كه هلال فوق تحت الشعاع باشد نه تحت الشعاع باشد اگر تحت الشعاع باشد كه آن روز روز جدید نیست رسول خدا در زمان خودش و ائمه در زمان خودش به كدام روز روزه می‌گرفتند و به كدام روز افطار می‌كردند؟

 به كدام رؤیت آیا به وجود هلال در تحت الشعاع خوب این كه نبوده به خروج هلال از تحت الشعاع؟! خب ما هم همین را می‌گوییم خروج هلال از تحت الشعاع باید باشد تا ما حكم به چه كنیم اینكه امسال اتفاق افتاد آیا هلال خارج از تحت الشعاع را این دیدند نبوده

 تلمیذ: نبوده

 استاد: اگر نبوده سوال بنده این است كه اگر الان پیغمبر بود آیا امروز را روز آخر رمضان حساب می‌كرد شعبان یا روز اول شوال؟!

 تلمیذ: اینكه چند درجه فوق افق بوده

 استاد: فایده ندارد تا هشت درجه باشد قابل رویت نیست تازه تا دوازده درجه آن هم به اصطلاح مشروط است از دوازه درجه به بالا دیگر روشن است.

 این زیر هشت درجه بود چطور در زیر هشت درجه قابل رویت است

 استاد: تحت الشعاع باشد قابل رویت نیست الان اگر رسول خدا حكم شهر جدید را بر اساس خروج از تحت الشعاع قرار داد نه بر اساس تحت الشعاع! اشكال این جاست.

 لذا ما قائل به طریقیت هستیم نه ایكه قائل به طریقیت نیستیم ولی در ازای اینكه اصل موضوع ثابت بشود آن وقت می‌گوییم طریقیت آن وقت چه دیدیم چه ندیدیم حتی اگر شما ماه را ندیدید ولی یقین دارید حتی اگر ندیدید در هیچ كجای ایران ماه دیده شده تمام ایران همه غیوم باشند یك نقطه شما در ایران پیدا نكردید كه در آنجا غیوم نباشد ولی علم داریم علم نه حدس، علم دارید بر اینكه الان ماه در سیزده درجه بالای افق قرار دارد ما می‌گوییم بله، مرحوم آقا می‌گویند نه، اینجا بایستی حكم به استصحاب كرد، ما می‌گوییم نه حكم به دخول این را می‌گوییم طریقیت ولی موضوع باید ثابت بشود خروج هلال از تحت الشعاع بشود آن وقت ما حكم به شهر جدید می‌دهیم.

1. ٢- سوره الشمس (٩١) آيه ٧ و ٨ [↑](#footnote-ref-1)